



## برو بالاترا

در بیمارستان فیروزآبادی  
دستیار دکتر مظفری بودم.  
روزی از روزها دکتر مظفری  
ناگهان به اتاق عمل صدایم  
کرد

دکتر عبدالوهابی  
استاد آناتومی  
دانشگاه تهران

و پیرمردی را نشان داد که باید پایش را به علت  
عفونت می بردیم. دکتر گفت که این بار من  
نظرات می کنم و شما عمل کنید.

به مج پای بیمار اشاره کردم که یعنی از اینجا قطع  
کنم و دکتر گفت: برو بالاتر...

بالای مج را نشان دادم و دکتر گفت: برو بالاتر....  
بالای زانو را نشان دادم و دکتر گفت: برو بالاتر....

تا این که وقتی به بالای ران رسیدم، دکتر گفت  
از اینجا بپرس. عفونت از اینجا بالاتر نرفته. لحن و  
عبارت «برو بالاتر» خاطره بسیار تلخی را در من زنده  
می کرد. خیلی تلخ.

دوران کودکی همزمان با اشغال ایران توسط  
متقین در محله پامنار زندگی می کردیم. قحطی  
شده بود و گندم نایاب بود و نانوایی ها تعطیل.  
مردم ایران و تهران به شدت عذاب و گرسنگی  
می کشیدند. عده ای هم بودند که به هر قیمتی  
بود ارزاق شان را تهیه می کردند و عده ای از خدا  
بی خبر هم بودند که با اختکار از گرسنگی مردم  
سودجویی می کردند.

شبی پدرم دستم را گرفت تا در خانه همسایه مان  
که دلال بود و گندم و جو می فروخت برویم و کمی  
گندم یا جو بخریم تا از گرسنگی نمیریم. پدرم  
هر قیمتی که می گفت همسایه دلال مابالحن  
خاصی می گفت: برو بالاتر... برو بالاتر...

بعد از به هوش آمدن پیرمرد برای دیدنش  
رفتم. چقدر آشنا بود. وقتی از حال و روزش  
پرسیدم، گفت: «بجه پامنار بودم. گندم و جو  
می فروختم. خیلی سال پیش. قبل از این که در  
شهری ساکن شوم.»

دیگر تحمل بقیه صحبت هایش را نداشت. شناخته بودمش. خود را به حیاط بیمارستان  
رساندم. من باور داشتم که «از مكافایت عمل  
غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو» امایه  
هیچ وجه انتظار نداشتم که چنین مكافایتی را به  
چشم بینم.

منبع: سایت پلیس



۷  
ویژه‌نامه حادث روزه‌نامه جام  
چهارشنبه ۳ مهر ۱۴۰۰ شماره ۸۴۷۰  
حاطره



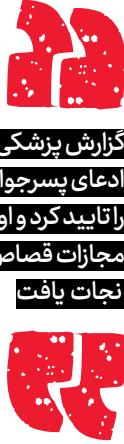
## نجات از قصاص با گزارش پزشکی قانونی

آنچه زدن جسد مرد جوان و نجات متهم از قصاص با گزارش پزشکی قانونی، خاطره‌ای از یکی از قضات دادسرای مشهد است

هم شروع به مصرف مواد کردیم. بعد از مدتی فرهاد خوابش گرفت و چون من هم روز پرکاری را داشتم، خوابیدم. یک ساعتی گذشت که از تشنگی از خواب بیدار شدم. آن موقع بود که متوجه شدم فرهاد نفس نمی کشد. اول می خواستم به او ریانس خبر بدhem: اما چه کسی باورش می شدکه من او را نکشته‌ام و فرهاد برادر مصرف مواد حالش بد شده و فوت کرده است.

رامین گفت: آنقدر ترسیدم بودم که به تنها چیزی که فکر می کردم رها شدن از شر جسد بود. فرش قرمز رنگ و رفته‌ای که تنهای زیراندیز خانه‌ام بود، فکری به ذهنم انداخت. جسد فرهاد را داخل فرش پیچاندم و از خانه خارج شدم. در کنار خیابان چند دقیقه‌ای ایستادم تا این که سروکله خودروی وانتی پیدا شد. دریست گفتم و به دروغ به راننده گفتم می خواهم فرش و وسایل را به خانه دوستم ببرم. بعد از طی مسافتی، آدرس بیرون از شهر را دادم و به محل خلوتی که رسیدم از راننده خواستم در کنار جاده توقف کند. به او گفتم از فرش قرمز خاطره بدم و از این که آن را به خانه دوستم ببرم پشیمان شده‌ام و می خواهم آن را آتش بزنم تا تمام خطراتی که از آن دارم را فراموش کنم. نمی دانم راننده قسمتی از جسد را دیده بود یا این که به من شک کرد: هرچه بود لحظاتی بعد از این کردن آجاسروکله‌اش پیدا شد. اما این بار تنهای بود و با خودش پلیس آورد بود. آن زمان در دلم خدا دادم که جسد آن قدر سوخته باشد که نتوان قسمت‌هایی از آن را پیدا کرد.

**گزارش پزشکی قانونی**  
ادعای پسر جوان  
راتایید کرد و از  
محاذات قصاص  
نجات یافت



با اطلاعاتی که راننده می‌انسال داد، بلایا ماموران پلیس راهی محل مورد نظرمی شوند. زمانی که تیم تحقیق به محل می‌رسند، فرش قرمز را در حال سوختن می‌بینند و پسر جوان که رامین نام داشت را نیز مشغول جمع کردن وسایلش تا به خانه برگرد. از آنجا که موضوع از نظر ماموران هم مشکوک بود، آنها به اتفاق حریق می‌پردازند و با خاموش شدن آتش جسد مرد جوانی میان فرش قرمز پیدا می‌شود. با کشف جسد نیمه سوخته، رامین بازداشت و برای تحقیقات به دادسرای منقل شد. مرد جوان در تحقیقات گفت: مدتی قبل در پارک با فرهاد آشنا شدم، وجه مشترک من و او اعتیادمن بود. همین مساله باعث شد تا رایطه ما روزیه روز بیشتر شود و او گاهی برای مصرف مواد به خانه مامی آمد.



## آگهی مزايدة

آموزشگاه علمی تخصصی شهید چمران  
ناجا در نظر دارد، **بوفه آموزشگاه** را در  
قالب اجاره به مدت **یکسال** و اگذار نماید.

آدرس: کرج، جاده قزوین، روبروی  
زندان قزوین، آموزشگاه چمران  
به مردمی ۰۹۱۸۹۱۹۰۱۵۰  
شیری ۰۹۳۷۱۶۷۱۶۱۷  
۰۲۶-۲۱۸۲۶۷۲۳

**آگهی مفقودی**  
کارت هوشمند ناوگان شماره ۲۰۹۵۳۰۵  
خودرو اتوپوس بیانی اسکانیا مدل ۸۵ به رنگ  
سفید روغنی، به شماره انتظامی ۱۸۷ ع۲۶-۰۴۳-۰۸۷-۰۸۰۷۱۲۴ و شماره شاسی  
۳۵۹۶۱۰۳ مهندس مهسا کیانی هرجگانی  
مفقود گردیده و قادر اعتبار است.

**آگهی مفقودی**  
سندوبرگ سیبیرو کارت سوخت (NEW)  
خودرو سواری اموی ام تیپ ۳۱۵  
مدل ۹۴ به رنگ سفید روغنی،  
به شماره انتظامی ۲۲۳-۰۸۱-۰۸۷-۰۸۴۵۲  
موتور MVM477FJAF035837 و شماره شاسی  
NATFBKD3F1008291 مفقود گردیده و قادر اعتبار است.

**آگهی مفقودی**  
برگ سبز خودرو سواری سایپا ۱۳۱SE  
مدل ۹۶ به رنگ سفید روغنی،  
به شماره انتظامی ۲۶۴-۰۸۷-۰۸۷-۰۸۴۵۲  
موتور M13-۵۸۷۱۷ و شماره شاسی  
NAS411100H131206 مفقود گردیده و قادر اعتبار است.

**مرگ ناگهانی یا کمعتاد**

او ادامه داد: شب حادثه فرهاد به خانه ام آمد و با